



# نقد و نظر

○ نقدی بر مقاله مقایسه‌ای تطبیقی  
پیرامون نظریه‌های مختلف در تبیین  
علل وقوع انقلاب اسلامی در ایران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## نقدی بر مقاله

### مقایسه ای تطبیقی پیرامون

### نظریه های مختلف در تبیین علل وقوع

### انقلاب اسلامی در ایران

حسین جمالی \*

مقاله «مقایسه ای تطبیقی پیرامون نظریه های مختلف ...» توسط آقای صادق زیباکلام، عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، در نخستین سمینار دروس معارف اسلامی - انقلاب اسلامی و ریشه های آن - ارائه و در کتاب انقلاب اسلامی و ریشه های آن، مجموعه مقالات<sup>۱</sup>، به چاپ رسیده است.

نویسنده مقاله، نظریه های تبیین کننده انقلاب اسلامی ایران را به چهار دسته تقسیم می کند که عبارتند از: فرضیه های توطئه، فرضیه مدرنیزاسیون، نظریه «اقتصاد - عامل - انقلاب» و نظریه «مذهب - عامل - انقلاب». هر یک از موارد چهارگانه فوق، توسط نویسنده، مورد تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی قرار گرفته و در پایان مقاله، دیدگاه نویسنده مطرح شده است.

شیوه مقاله حاضر در نقد نوشتار آقای زیباکلام بدین گونه است: ابتدا

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

۱. سمینار انقلاب اسلامی و ریشه های آن (واحد تبلیغات و انتشارات)، انقلاب اسلامی و ریشه های آن (قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، ۱۳۷۴)، ص ۱۱۶-۸۶.



یک نقد کلی که بیشتر جنبه روش شناسانه دارد ارائه خواهد شد، آنگاه بخش هایی از مقاله به طور موردی به نقد کشیده می شود. تلاش نقادانه حاضر، از باب تضارب آرا و صیقل اندیشه هاست و باید کوششی برای دقیق تر کردن فهم مسائل ایران و دقت بیشتر در ارائه نظریه، چه از لحاظ متد و چه از نظر محتوی، تلقی شود.

نقد کلی: نخست آنکه از آقای زیباکلام، به عنوان استادیار دانشگاه، انتظار می رفت در استفاده از «مفاهیم» دقت بیشتری مبذول می داشت. کاربرد دو مفهوم «فرضیه» و «نظریه» در روش شناسی، متفاوت بوده و هر یک دارای معنا و جایگاه ویژه خود می باشد. نویسنده برای دو مورد «توطئه» و «مدرنیزاسیون» از مفهوم فرضیه و برای دو مورد دیگر از مفهوم نظریه استفاده کرده، که البته، در ذیل توضیحات مدرنیزاسیون، از آن به عنوان نظریه یاد می کند. اگر فرضیه به عنوان حدس علمی در مورد رابطه احتمالی دو یا چند متغیر باشد و نظریه، منظومه ای از فرضیه های دارای نظم سیستماتیک و تبیین کننده پدیده های اجتماعی<sup>۱</sup>، دیگر نمی توان این مفاهیم را به طور شناور به کار برد. بعلاوه، از نظر محتوایی، اینکه توطئه یا مدرنیزاسیون اصولاً به عنوان نظریه مطرح بوده و قابل بررسی تحت عنوان «... نظریه های مختلف ...» باشد، خود جای تردید دارد.

دوم، در تبیین هر نظریه، آقای زیباکلام، وجوه متفاوت و برداشتهای مختلف را کنار گذاشته و تصویری بسیار ساده از آن ارائه نمودند. این ساده سازی، هر چند در برخی موارد سودمند است، اما مخاطب و خواننده را دچار اشتباه نموده؛ به گونه ای که با کمترین نشانه از تضاد و ناهمخوانی در نظریه که از طرف نقاد بیان می شود، به آسانی رد آن نظریه را می پذیرد. بنابراین، ساده سازی و پاسخ به آنها در همان سطح، نقد اساسی و بنیادین تلقی نشده و نظریه، استحکام تئوریک و نظری خود را از دست نمی دهد. این ساده سازی بویژه در تبیین و نقد نظریه «مذهب - عامل - انقلاب» به خوبی نمایان و آشکار است.

۱. ر. ک. فرامرزی رفیع پور، کندوکاو پنداشته ها (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸).

سوم، از نقطه نظر متدلوژیک، تبیین چندمتغیری (Multivariable)، امروزه به عنوان یک پارادایم در روش علمی محسوب می شود. بر این اساس، در تبیین یک پدیده و عناصر شکل دهنده یا تأثیرگذار بر آن، تمامی متغیرهای دخیل شناسایی شده و برحسب اهمیت، یک متغیر، برجسته و توضیح داده می شود و بقیه در فرضیه های جانشین رقیب، تحت آزمون ابطال پذیری قرار می گیرند. البته ابطال تنها به منزله اهمیت کمتر آنهاست و نه دخالت و تأثیرنداشتن. نویسنده، متغیرهای «سیاست اسلام زدایی، مدرنیزاسیون و ناهنجاری های اقتصادی» را مورد می شمارد و خود در پایان به «ماهیت رژیم سیاسی» اشاره می کند. حداقل، این انتظار به جاست که ایشان در تشریح دیدگاه خود، اشاره می کردند که متغیرهای پیشین تا حدودی در وقوع انقلاب اسلامی نقش داشته اند اما دارای اهمیت اساسی و نقش عمده نبوده اند.

چهارم، دیدگاه نویسنده که در پایان مقاله آمده، از لحاظ متد و محتوی، به عنوان یک نظریه تلقی نمی شود. زیرا، اولاً، مجموعه فرضیه های مرتبط به هم و دارای انسجام منطقی در آن مشاهده نمی شود. ثانیاً، از دیدگاه روش شناسانه، فقط رد و ابطال سایر نظریه ها به مثابه قبول نظریه مورد نظر نمی باشد. برای اثبات نظریه، باید از فنون و تکنیک های تحلیل داده ها و شاخص سازی استفاده شود؛ هرچند استفاده از گروه شاهد یا گواه هم می تواند در راستای تأیید فرضیه ها بکار گرفته شود. ایشان به جای شاخص سازی، تحلیل داده ها و تبیین منطقی، از شیوه مقایسه رژیم پهلوی و قاجاریه بهره جسته؛ شیوه ای که برای اثبات فرضیه، بسیار ضعیف بوده و تنها در حد یک مؤید می تواند باشد. ثالثاً، بیان حماسی، شعارگونه و استعاره ای برای یک مقاله علمی و تحلیلی چندان زیننده نیست. افزون بر آن، اگر نویسنده را قصد بر آن بود تا با ارائه این مقاله، بخشی از مشکل نظریه پردازی در خصوص وقوع انقلاب اسلامی در ایران را، به طور کارآمد، حل نماید، باید گفت در انجام چنین مقصودی، چندان کامیاب نبوده است زیرا اگر هدف تحقیق را تولید دانش



1. E. Arvand Abrahamian, Iran between two Revolutions (New York: Princeton, 1982), P.P. 419-449.

جدید و پردازش اطلاعات، با نظم نوین بدانیم، این تحلیل به هیچ وجه جدید نیست. زیرا نویسندگان مختلفی از این تحلیل استفاده کرده اند.<sup>۱</sup> نقد بخش‌هایی از مقاله به طور موردی: آقای زیباکلام، در توضیح گروه اول از نظریه‌ها، آن دسته از نظریه‌ها که بر محور توطئه بنا شده‌اند را متذکر شده‌اند. براین اساس، شاه ایران و طرفداران سلطنت، انقلاب اسلامی ایران را حاصل یک توطئه «از پیش طرح ریزی شده خارجی»‌ها می‌دانند. نویسنده مقاله، در نقد این نظریه، چنین آورده است.

«اساساً تمایل و اعتقاد به «فرضیه‌های توطئه»، بخش قابل توجهی از فرهنگ سیاسی-روانی جامعه ما را تشکیل می‌دهند. اعتقاد به اینکه پدیده‌ها و اتفاقات سیاسی در نتیجه طرح و برنامه‌ریزی‌های از پیش تعیین شده‌ای حادث می‌شوند، بخشی از ضمیر ناخودآگاه روان‌شناسی جامعه ما را می‌سازد.

بنابراین، به جای استدلال و نقد آرای طرفداران فرضیه توطئه در خصوص علت به وجود آمدن انقلاب اسلامی، بایستی سعی نمود که به امر زیربنایی‌تر پرداخت و آن هم مبارزه با این بیماری اجتماعی است.<sup>۲</sup>

۲. زیباکلام، پیشین، ص ۹۲-۹۴.

الگوی تحلیلی فوق از جامعه ایران، الگویی کاملاً روان‌شناسانه است و چنین ادعا شده که اعتقاد به فرضیه‌های توطئه، بخشی از ضمیر ناخودآگاه جامعه ما را تشکیل می‌دهد و این امر در حد یک اپیدمی اجتماعی است که مبارزه با آن، به زعم نویسنده، به عنوان یک ضرورت تلقی شده است. بر این مفروضه، اشکالاتی چند وارد است.

اولاً، باید بین اعتقاد به «فرضیه توطئه» و اعتقاد به «وجود توطئه» در مسیر تاریخ ایران تفکیک قائل شد. آگاهی از تاریخ دوپست ساله اخیر ایران، بدون تردید، وجود توطئه‌های بسیاری را که اتفاقاً نقش تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران داشته‌اند، نشان می‌دهد. آیا قرارداد تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ بین انگلستان و روسیه

در سال ۱۹۰۷ یک توطئه نبود؟ دوره همکاری ده ساله روس و انگلیس (۱۹۰۷-۱۹۱۷) بعد از این قرارداد، جایگزین رقابتهای پیشین شد و در این راستا، نهضت مشروطه ایران چه صدماتی که به خود ندید. آیا قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله، یک توطئه به حساب نمی آید؟ قراردادی که به طور ضمنی، ایران را تحت الحمایه انگلیس قرار می داد. آیا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج، یک توطئه محسوب نمی شود؟ کودتایی که انگلستان را در عرصه سیاست و حکومت ایران به بازیگری بلامنازع بدل ساخت. آیا اشغال ایران در جنگ جهانی اول و دوم، علی رغم اعلان بی طرفی، در شمار توطئه بیگانگان برای استفاده از موقعیت استراتژیک ایران و پل پیروزی قرارداد آن، نیست؟ آیا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حاصل توطئه های مشترک آمریکا و انگلیس نمی باشد؟! ... البته بر هیچ محقق و پژوهشگر آگاه از تاریخ تحولات سیاسی ایران معاصر، پوشیده نیست که توطئه های بیگانگان برای غارت ثروت این مرز و بوم، همواره سرنوشت برخی از حوادث را تغییر داده است. اما به درستی در اینجا باید تأکید کرد که تمامی حوادث کشورمان، در قالب چارچوب تحلیلی «فرضیه یا نظریه توطئه» قابل تبیین نیست. بسیاری از حوادث داخلی و خارجی را باید با تکیه بر عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه ایران تجزیه و تحلیل کرد. بنابراین، در گزینش تحلیلی، حد افراط (همه تحولات تحت تأثیر توطئه است) و حد تفریط (هیچ حادثه ای تحت تأثیر توطئه نیست) را کنار گذاشته و اذعان می کنیم که برخی از مهمترین تحولات تاریخ معاصر ایران، نمی تواند خارج از چارچوب دخالت و توطئه بیگانگان تحلیل شود.

ثانیاً، در یک نوشتار تحقیقی و علمی، نمی توان یک «ادعا» را مبنای تحلیل قرار داد. کدام داده آماری، بیانگر این بیماری اجتماعی است؟ چه تعداد از ایرانیان، چه اقشار و طبقاتی، و چه تعداد از صاحب نظران در علوم اجتماعی و سیاسی، به نظریه «توطئه» معتقدند؟ آیا می توان به

\* آقای زیبا کلام، به مقاله «توهم توطئه» احمد اشرف در فصلنامه گفتگو (شماره ۸، تابستان

۱. حتی نویسندگان خارجی چون «باری روبین» در کتاب «جنگ قدرتها در ایران» ترجمه محمود مشرفی (تهران: انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۸) در تجزیه و تحلیل بسیاری از حوادث عمده ایران معاصر، نقش دخالت و توطئه بیگانگان را به روشنی به تصویر کشیده اند.



صرف اینکه شاه ایران چنین تحلیلی را ارائه داد، این حکم را به کل ملت ایران نسبت داد؟ حداقل، از آقای زیباکلام انتظار می‌رفت که به تمایز در مسئله اشاره می‌کرد و چنین بی‌محابا به تعمیم نسبت به جامعه ایران دست نمی‌زد.

نویسنده، در بخشی دیگر از مقاله، گروه دوم و سوم از نظریه‌های پیرامون تبیین انقلاب اسلامی ایران را به نام «فرضیه مدرنیزاسیون» و «نظریه اقتصاد-عامل-انقلاب» معرفی کرده است. وی در ارائه و نقد این دودسته از نظریات، تا حدودی، حق کلام را ادا کرده‌اند؛ هر چند اشکال ساده‌سازی نظریه همچنان به جای خود باقی است. تلاش ایشان، شایسته و درخور تقدیر است.

در نهایت، «نظریه مذهب-عامل-انقلاب» به عنوان آخرین دسته از نظریات در خصوص علل وقوع انقلاب اسلامی در ایران مطرح می‌گردد. آقای زیباکلام، ضمن ساده کردن آن، در نقد چنین می‌گوید.

«طرفداران این نظریه، اساس فرضیه‌شان را بر روی این مسأله استوار کرده‌اند که رژیم شاه به گونه‌ای آگاهانه، مشخص و حساب شده، یک سیاست «اسلام‌زدایی» را از یک مقطع و زمان مشخصی به اجرا گذارده بود (و انقلاب اسلامی بالطبع نتیجه یا واکنش مردم نسبت به این سیاست مشخص و معین بود). ناگفته پیداست که سؤال اساسی که در

۱۳۷۴) استناد کرده‌اند. در اینجا بخشی از گفتار احمد اشرف از همان مقاله نقل می‌شود تا تفاوت بین پذیرفتن «واقعیت توطئه» و رد «تئوری توطئه» آشکار شود:

دخالت روس و انگلیس در امور داخلی کشور، در دوران اشغال ایران به دست متفقین، امری طبیعی بود. درست است که آنها در انتخابات و آمد و رفت دولت‌ها و تأسیس احزاب و فراکسیونهای مجلس و روزنامه‌ها دخالت داشتند و گروه بزرگی از رجال کشور، سرسپرده سفارتخانه‌های خارجی بودند، اما همه وقایع و حوادث، حتی کمبود نان و قحطی مصنوعی را به آتش زدن گندم به دست عمال نسبت دادن و همه احزاب و جراید و رجال را نوکر سفارت پنداشتن بی‌شبهه از باب توهم توطئه است (ص ۱۹)

مهمترین عامل در اشاعه توهم توطئه، عامل عینی یعنی تجربه توطئه واقعی است. به نظر ما هیچیک از کشورهای خاورمیانه جز ایران شرایط نیمه استعماری را تجربه نکرده‌اند. در شرایط نیمه استعماری، که دو قدرت استعماری به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و بر علیه یکدیگر هم توطئه چینی و هم توطئه پردازی می‌کنند، زمینه مساعد برای پرورش توهم توطئه فراهم می‌شود. بنابراین جای شگفتی نیست که از سال ۱۹۰۷، که کشور ما رسماً در وضعیت نیمه استعماری قرار گرفت، توهم توطئه نیز همراه آن پدید آمد و به سرعت رشد کرد. از آن پس قدرت‌های بزرگ به انواع توطئه چینیها برای هدفهای سیاسی و اقتصادی خویش پرداختند که از اهم آنها قرارداد ۱۹۱۹

این جا پیش می آید، آن است که آیا در عالم واقع چنین سیاستی وجود داشته است؟ ... طرح چنین پرسشی البته به معنای نفی جلوه ها و نمودهای غیردینی رژیم شاه نیست.<sup>۱</sup> نویسنده مقاله در این فراز از نقد خود، از یک سو، سیاست اسلام زدایی شاه را به طور تلویحی رد کرده؛ هرچند نمودها و جلوه های غیردینی رژیم را پذیرفته است. از سوی دیگر، نظریه «مذهب - عامل - انقلاب» را ساده سازی نموده و تفسیر ساده «سیاست اسلام زدایی» را از آن ارائه و در نقد خود آن را رد کرده است. در مقام پاسخ، مسائل زیر تا حدودی روشنتر است.

اول آنکه، نظریه فوق بر اساس یک تفسیر، به صورت «سیاست اسلام زدایی» رژیم شاه تحلیل می شود. تفسیر متقن تر و قابل قبول تر این است که در نزد آرمانگرایان حکومت اسلامی، رژیم شاه مشروعیت خود را از دست داده بود. مبارزه با یک سلسله اقدامات و سیاستهای شاه، امام خمینی (ره) و پیروان آن حضرت را به مبارزه با نظام آریامهری سوق نمی داد؛ بلکه اساساً مشروعیت رژیم سلطنت زیر سؤال می رفت. به طور نمونه، این سخنان حضرت امام (ره) که در سال ۱۳۴۸ ایراد شده، بیانگر مقصود است.

«سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای اینکه زیربار ولایتعهدی یزید نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد، قیام فرمود و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام، سلطنت و ولایتعهدی ندارد.

و کودتاهای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ و اعمال نفوذ در تشکیل کابینه ها و تشکیل فراکسیونها در مجلس و حمایت رسمی از عوامل و ابداي خود و گسترش رسم سرسپردگی و مسابقه رجال در تبلیغ و حتی اغراق در ارتباط خارجی آنان است. عامل مؤثر دیگر، توطئه پردازی «از سوی قدرت های رقیب خارجی و دستگاههای امنیت داخلی» است. توطئه پردازی خارجی ها علیه یکدیگر بیشتر در همان شرایط نیمه استعماری و هنگام ضعف دولت مرکزی واقعیت پیدا می کند. چنانچه در سه دهه نخستین قرن حاضر سفارتخانه های روس و انگلیس و فرانسه و آلمان و عثمانی که در ایران فعال بودند دائماً علیه یکدیگر توطئه پردازی می کردند. (ص ۳۸)





وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

برانداختن «طاغوت» یعنی قدرتهای سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه ما است.<sup>۱</sup>

دوم، اگر تفسیر «سیاست اسلام‌زدایی» را هم بپذیریم، باید در ترسیم مرز بین سیاست‌های ضد اسلامی و سیاست‌های غیر دینی رژیم شاه، دقت لازم را به عمل آورد. یک سری از اقدامات رژیم، با عمد و آگاهی، علیه اسلام برنامه ریزی شده بود. حمله به مدرسه فیضیه و به شهادت رساندن طلاب، دستگیری، حبس، تبعید و اعدام روحانیون، قدرت دادن به بهائیت، موضع‌گیری به نفع اسرائیل، حذف سوگند به قرآن در قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی، اهانت به روحانیت اسلام، تغییر تاریخ ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی، رواج فساد و بی بندوباری، برگزاری جشن هنر شیراز و جشنواره‌های کذایی از جمله آنهاست. یک سری از رفتارها و اعمال رژیم شاه، در طیف سیاست‌های غیردینی می‌گنجد که جنبه غربگرایانه مدرنیزاسیون شاه از آن جمله است. برنامه‌های رادیو، تلویزیون، سینما و تئاتر و محتوای مجلات، روزنامه‌ها و کتب و بسیاری از شئون جامعه، از جمله مسائلی بودند که با حدود و شئون اسلامی، سازگاری نداشت. از این رو، مبارزه اکثریت ملت مسلمان ایران در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در چارچوب مخالفت با سیاست‌های ضداسلامی و غیردینی رژیم قابل تبیین است.

سوم، شاید نظریه «مذهب - عامل - انقلاب»، بیش از همه، در صدد است حرکت همگانی و عمومی ملت ایران را در انقلاب ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ تبیین نماید. اگر روش تفهیمی را یکی از روشهای فهم و تحلیل پدیده‌های سیاسی بدانیم، بر این اساس، «ارزش» نهفته در عمل اجتماعی انقلابیون ایرانی در سالهای فوق، «اسلام» بوده است. اکثریت مردم برای انجام تکلیف، تحقق احکام الهی و اطاعت از مرجعیت دینی به مبارزه پوستند.<sup>۲</sup>

۱. حضرت امام خمینی، ولایت فقیه (تهران: مؤسسه اهل البیت - بنیاد بعثت، ۱۳۶۱)، ص ۱۱، ۱۲، ۳۵ و ۱۶۰.

۲. ر. ک. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی (قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱).

روح این انقلاب، یک روح دینی و مذهبی بود و اسلام خواهی، به عنوان حلقه اتصال دهنده اکثریت مردم محسوب می شد. نمودهای بارز این امر را می توان در «شعارها، پایگاههای انقلاب، رهبری، شخصیت های برجسته، آرمانها، استدلالها و ...» نشان داد.

آقای زیباکلام در ادامه نقد از نظریه فوق می نویسد.

«اما ایراد نظریه «مذهب - عامل - انقلاب» که اتفاقاً در نظریات قبلی هم وجود دارد این است که این نظریه نیز به انقلاب اسلامی به عنوان پدیده ای جدا از روند کلی تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر ایران می نگرد. بنابراین برای شروع انقلاب اسلامی به یک برهه زمانی مشخص قابل است و آن را در پیوند و در ادامه تحولات سیاسی معاصر ایران نمی داند...

بنابراین در این نظریه نیز (همچون نظریه های قبلی) این که قبلاً در ایران چه می گذشته، وضعیت رژیم چگونه بوده ... و سؤالاتی از این قبیل، بدون پاسخ می ماند. زیرا در تمامی این نظریه ها، انقلاب اسلامی به عنوان پدیده ای منفک از تاریخ معاصر ایران<sup>۱</sup> - من می شود و نه دنباله آن.

روند تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر ایران، از دیدگاه نظریه پردازان مذهبی انقلاب اسلامی، تنها از طریق یک رشته حلقه اتصالی و پیوند زنده تمامی مبارزات ملت مسلمان ایران، قابل توضیح است و آن: مبارزات با حضور روحانیت و مشارکت مردم به دلیل اسلام خواهی. نهضت تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت، جنبش جنگل، قیام شیخ محمد خیابانی، قیام پانزده خرداد و ... همه و همه در این نقطه مشترك هستند که روحانیت به عنوان متولی دین اسلام، در آنها مشارکت و حضور فعال دارد و مردم به دلیل تبعیت از حکم شرعی و انجام وظیفه الهی به مبارزه برمی خیزند. وجوه و ابعاد فوق در تمامی مبارزات ملت مسلمان ایران، که به عنوان تجربه مبارزاتی ملی در انقلاب اسلامی ایران به کمال خود رسید، به هر میزان که به انقلاب اسلامی نزدیک می شود، تجلی بیشتری پیدا می کند. بنابراین، در این برداشت، هرگز سخن از جدایی انقلاب با روند تاریخ معاصر ایران نیست؛ بلکه بالعکس،

۱. زیباکلام، پیشین، ص ۱۰۸-۱۰۹.

به شدت در صدد است که با الگوی فوق، ریشه های تاریخی انقلاب اسلامی را تبیین نماید.

نویسنده، در پایان مقاله، دیدگاه خود را در خصوص علت پیدایش انقلاب اسلامی در ایران بدین گونه ترسیم می کند.

«... ریشه این نارضایتی را بایستی در سرشت سیاسی آن رژیم جستجو نمود. از یک جهت شاید بتوان ماهیتی دوگانه برای رژیم شاه قایل شد. از یک سو برخی از نمودهای ترقی و پیشرفت های اقتصادی در آن به چشم می خورد. اما از سویی دیگر در حوزه ساختار سیاسی، کمتر تغییر و تحول مؤثری در آن صورت گرفته بود.

بنابراین چندان به دور از واقعیت نرفته ایم اگر ادعا کنیم که انقلاب اسلامی حرکتی بود برای برهم زدن و زیر و رو کردن آن ساختار کهنه [ساختار کهنه استبدادی رژیم سیاسی شاه] و در انداختن طرحی نو.<sup>۱</sup>

۱. زیباکلام، پیشین، ص ۱۱۰-۱۱۳.

علاوه بر نقد روش شناسانه که در نقد کلی آمده است، می توان این فرضیه را از دو جنبه متفاوت مورد بررسی قرار داد. نخست آنکه، وجود نارضایتی در جامعه ایران، بویژه در دو بیست ساله اخیر، امری قابل قبول و پذیرفته شده است اما باید این تمایز و تفکیک را همواره در نظر داشت که مبارزات و نارضایتی های ایرانیان به دو مقوله تقسیم می شوند: مبارزه در نظام و مبارزه با نظام. به عبارت روشن تر، گاهی مبارزات علیه برخی از سیاستها و برنامه های دولت بوده مانند نهضت تنباکو و ملی شدن نفت و گاهی هم مبارزه علیه کل نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مانند انقلاب اسلامی ایران. پیش درآمد انقلاب اسلامی ایران، رد مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی است و حال آنکه در مبارزات پیشین، چنین نگرشی وجود نداشته است. از این رو، نمی توان با عنصر «نارضایتی»، تمامی مبارزات ملت ایران را تبیین نمود.

دوم، در اینکه «استبداد و ماهیت رژیم سیاسی شاه»، به عنوان یکی از متغیرهای دخیل در وقوع انقلاب اسلامی ایران می باشد، کاملاً صحیح و منطقی است اما آیا این عامل، عمده ترین و مهمترین آنها بوده است؟ شاید، ساده ترین روش برای ابطال اساسی بودن این متغیر، تکنیک سری

زمانی است. بدین منظور می‌توان به «حاکمیت دائمی نظام استبدادی بر ایران» و «عدم وقوع انقلاب» اشاره کرد. هرچند در طول تاریخ چنین عامل و تغییری در نظام حکومتی ایران وجود داشت اما اثری از انقلاب، به معنای دقیق و خاص این مفهوم، مشاهده نمی‌شود. بعلاوه، از طریق گروه شاهد هم می‌توان نمونه‌های تاریخی بسیاری ذکر کرد که علی‌رغم موجود این متغیر، انقلاب در آن جوامع به وقوع نپیوسته است. به طور مثال، کشور روسیه تزاری که سالها تحت استبداد تزاریسم بود، انقلاب در آن کشور فقط در قرن بیستم (۱۹۱۷) اتفاق افتاد. پس نمی‌توان عامل استبداد و نارضایتی را بعنوان عامل اساسی انقلاب مطرح نمود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی